

امروز مسلمین یا عالم نو اسلام

تألیف او ترویپ ستو دارد امریکائی

تغریب استاد عجاج نویهض

با حواشی بقلم امیر الیمان

امیر شکیب ارسلان



جلد دوم

مجله چاپ محفوظ

بسر مایه شرکت طبع کتاب

مهران خیابان ناصر خسرو

۱۳۲۱

مراجعه شرکت طبع کتاب



مسلمین اندلس

نگارش امیر شکیب

گروه مؤلف نخواهد نگویند. مسلمان برادره واحسان خود دستار
آنس حوس برمیدارد، و گره نگواهی تاریخ هزارها مسلمان از مردم
اندلس هرانی سده اند، بسیاری از اساتیدهای امروزی نوپره بنسنگان
حیوان آنها از برادر عرب هستند که سب و سب خود را نگاهداریه
بلکه ... بامه دارند: گروهی از آنان سازه ای از سانس امرها دارای
سب ردیف میسند

بسیاری از خاندانهای محترم اندلس، لاجل شریک رسیده و هنوز سب
عربی خوانده میشوند مثلاً در «اسنامه» بیامه ناف میشود که گاه در سب
اندلسی آنها را حومه، میگویند: از بی عباد و بی عمار و بی الهجار و غیر
آنها میسازند. همچنین میسراج که در اندلس مشهور بودند از اجزای
در سب آنها هنوز مردمی هستند که آنها را «سوسراج» گویند، بدین حیم
باید سده اساتید با است

در شهر «ریو» از کشور «سوس» خاندانی است نام ابوری
... نام ابوری که در دوره خود اتمام علما بود: وی عربی ناهی
است بلکه ماکس از اندلس به یون فرانسه رفته بود و در روسی

گرویده بودند چونست لومی چهاردهم از مذهب پروتستان در فرانسه جلوگیری کرد؛ آنها آلمن و هلاند و سوئیس فرار و ابوزید بز تو آمده با «ولتر» و «روسو» و «لینوس» و «لیبیتر» معاصر است؛ این از دانش فراوان ابوزید شگفتی میکردند؛ ولتر مسائل مشکل را از او میپرسید او را دوست عربی خود میخواند در سوئیس نام عربی زیاد است؛ در فرانسه هم بویژه در جنوب آنجا فراران میباشد از این گونه است آقای «مورو جلفری» وکیل دادگاه و نماینده کورسیکا که اینکلمه تصحیف (جعفری) است داستان آنها چنین است آخرین کشور اسلامیرا در اسپانیا دولت «بنی الاحمر» از نژاد خزرج متصرف و پایتختشان غرناطه بود؛ همینکه فریباند و از اول سال ۱۴۹۲ بر آنجا چیره شدند نامسلمان یمانی هستند که نمیشود آنها تفصیل اینجا که جاهد؛ اینک مختصری از آنرا از وضع اطلیب نقل میکنیم

جزایر و مال بزرگ و کوچک در امان خواهد بود؛ هر کس در شهر و کوی و کالج و ملک خود میماند؛ مردم در اقامه آداب دینی همانچو که پیش بوده آزاد و مختارند؛ در ناره کسی جز بآئین او حکومت نخواهد شد؛ مساجد و اوقاف همانچو که بود باقی خواهد ماند؛ نصاری نباید بخانه مسلمان زور وارد یا از کسی چیزی بگیرند؛ نصرا می یاهودی از آنگروه که پیش از جام سلطان والی میشدند نباید بر مسلمان حکومت کند؛ تمام مردمیکه در غرناطه اسیر شده اند بویژه بزرگانی که مخصوصاً نامشان برده شده باید مثل پیش آزاد بشوند؛ مسلمانیکه از اسبری فرار کرده و بفرناطه رسیده؛ مالک یا دیگری حقی بر او ندارد و بایست سلطان بیای او را بمالک وی پردازد؛ کسیکه بخواهد هجرت کند مانع نشوند؛ و در

مدنی که تعیین شده با کشتیهایی دولتی بدون گزایه بهرجا خواهد برود؛ پس از آن هفت باید گزایه و ده یک دارائی خود را داده برود؛ کسی را بگناه دیگری کیفر ندهند؛ هر کس از نصاری که مسلمان شده مجبور سازید بکیش و آئین پیش نیز گردد مسلمانی را که نصاری بیوسته چند روزی ملازمند از آنجا حاش آشکار شود؛ بازرسی از مسلمین و دیگری از نصاری باینکار رسیدگی میکنند؛ اگر از بازگشت باسلام خود داری نمود نصاری می پیوندند؛ هر کس در انساب بیکار کسی را از نصاری گشته باز پرس نیشود؛ هر چه در جنگ بغیمت برده است باز پرس نمیدهد؛ مسلمان مکلف نیست سر بر مسیحی را مهمانی نماید؛ مسلمانرا بزور نباید بجائی دیگر بفرستند؛ زیادراز باج و خراج معمولی از مسلمان نباید گرفته شود. تمام ستمها و مایه‌های نوین بایست موقوف گردد؛ نصاری نباید از بلندی در خانه مسلمین بگرزند؛ بایست در مسجد مسلمین بروند؛ مسلمان با کمال آسودگی و آسایش حاضر با حفظ مال و جان در بلاد نصاری بهرجا خواهد رفت و آمد میکنند؛ مسلمان مجبور نیست مانند یهود و مردم نومی نشانی مخصوص داشته‌شود؛ اذان و نماز روزه و سایر امور دینی را کسی چنان‌گویی خواهد کرد؛ اگر کسی از اذان گو و نمازگذار و عبره خندید کبفر خواهد دید؛ مسلمین تا چند سال از مال باج و خراج معاف میباشند حکمران رم یعنی بنی دامام امن شروط مناسب موافقت کند. انبوی

ما خلاصه این پیمانرا در کتاب خود «آخر بنی سراج» که در زیر آن تاریخ اندلس نوشته شده و سال ۱۸۹۷ بچاپ رسیده گفتیم این پیمان ۵۵ مراد بود؛ که موافقت کردند؛ جوس رعاری؛ مهربانی؛ مدارا؛ حفظ عرس و ناموس؛ احرام عده؛ محفود بودن جان و مال حیثیت؛ آسایش

مردم را به پدیده گرفتند، در ملاء پنجم تکرار شده که سلطان و ملکه منعید هستند آئین مسلمین و مساجد و اوقاف و اموال آنها را نگاهداری نموده محترم بشمارند؛ به طور شرعی آنان مزاحمتی نکنند؛ امور مسلمین را بفقهای اسلام رجوع نمایند؛ آداب و عادات زلیس آنها را محترم بنمایند تصریح شده که این پیمان نسلاً بعد نسل معتبر است و بایست معمول باشد در ماده ششم تصریح کرده اند اسلحه مسلمین جز اسلحه آتشین و اسب و مواشی آنها را نگیرند در ملاء هفتم نوشته اند: هر کس بخواند هجرت نماید وسیله مسافرت؛ و زرا فراهم سازند که به مال و مال خود بیرون هزینه مسافرت بعهده دولت فیشاله خواهد بود و از هر بتدوی خواست رهسپار میگردد دولت معید شده وسیله فروش املاک عمر مقوله او را فراهم آورد؛ و اگر وسیله فروش فراهم شود و صاحب ملک برای خود و کیلی تعیین نمود و کلب او معتبر بوده دولت کمات میکند نادر آمد ملک جمع آوری گشته مالک هر کجا در آن سوی دریا باشد برسد در ملاء یازدهم نوشته هر يك از نصاری بدون اجازه از آنها بجامع مسلمین داخل گردد سخت کیفر شود؛ در ملاء پانزدهم نوشته: سلطان ابو عبدالله و تمام امرای مسلمین و سران لشکر و همه مسلمانی از انواع مالیاتها معاف هستند اعتباراتی را که در دوره سلاطین اسلامی داشته اند برقرار خواهد بود؛ فرمان آنها مانند پیش مطاع و گفته آنها حتم است؛ در ماده شانزدهم و بعد از آن نوشته روایت کسی از نصاری حتی سلطان و ملکه خانه مسلمین داخل شود و هر کس سرپیچی کرد سختی کیفر داده میشود. در ماده بیست و پنجم نوشته اگر یکی از اسیرهای مسلمان که در سایر جاها در قید و بند هستند فرار کرده خود را پیرناطه رساند آراد است؛ سهرانی

غرناطه حق ندارد او را دستگیر کند، ولی این امتیاز مخصوص عرب اندلس بوده و شامل اسیر مغربی نمیشود. در ماده سی نوشته هر کس از نصاری پیش از این واقعه مسلمان شد حاست جز بخرشی با او رفتار نکنند، و کمترین توهینی با او روا نیست، هر کس مخالفت نمود سخت کیفر داده شود. در ماده سی و یک نوشته مرد مسلمان یا زن مسلمان را نباید مجبور کنند که پیرو آئین مسیح بشود. در ماده سی و دو نوشته اگر مسلمان زنی مسیحی دارد که مسلمان شده باید زترا مجبور کند یا آئین پیشین خود باز گردد، غرضندی که از این گونه زن وجود مباد مسلمان است؛ گو اینکه زن از اسلام دست کشیده باشد. در ماده سی و پنج است که آنچه مسلمان در اثنای واقعی تا روز تسلیم شهر بعمیت و عزت برده باز بر نهد، بعدها بر آنچه روی داده باز بررسی نکند، اسیر را توهین و تحقیر ننمایند؛ در ماده چهل و دو نوشته شکایاتی که مین مسلمان و مسیحی روی میدهد پیست در حضور دو افسر رسیدگی شود، یکی مسلمان و دیگری مسیحی. در ماده چهل و سه نوشته تمام اسیر های مسلمان را اگر در اسپانیا باشند در مدت هفت ماه و اگر در اندلس باشند در مدت پنج ماه بجای خود باز گردانند، در پائین این عاده نام چند تن اسیر نامی تصریح شده که باید باز گردند. در ماده چهل و شش نوشته برای کشیده های مغربها در بلاد اندلس تسهیلات فراهم آورند، آنها را از پرداخت گمرک معاف دارند، بشرطیکه اسیر های نصاری را هنر و انحال ندهند. در ماده پنجاه و دو مینویسد. برای مراقبت امور مسلمین پادشاهان از نصاری بگمارند و پادشاهان از خود مسلمین انتخاب کنند.

در پادشاهان پهلان فر دینند و ایزابل سلطان و ملکه قشتاله و اراگون

و لیون و صقلیه منعقد شده اند که شروط این پیمانرا حرف بحرف و کلمه
 کلمه محترم شمارند ، تمام مقررات خصوصی و عمومی ، کلی و جزئی آنرا
 با کمال دقت و بدون کمترین زیاد و کمی در هر موقع با هر پیش آمدی
 اجرا نمایند ، همیشه این پیمان شکنی و هیتت حدود باقی باشد ، تا ایند
 بهیچوجه دیگر گونف شود ، حریمی از آنرا نبدیل نکنند ، هیچجند از
 جانشینهای سلطان و ملکه و جانشین جانشین آن و خودمن و فرزندان
 آنها با قیامت سببست از کمترین حکمی از احکام این پیمان تخلف نماید
 یا یکی از مواد آنرا تغییری دهد . امیر وزیر و سردار و فرمانده و امیر
 و سپاهی و راهب و رعیت و حاضر و غایب دور و نزدیک ، بزرگ و کوچک
 اختیار دارند ، و بآنها اجازه داده شد که هر کس شکستی بمعاد این پیمان
 وارد سازد مانند کسیکه بدستگاه منصب خیانت نموده یا در اسناد جعل
 و بنویس کرده بی نامل و بدون مسامحه او را کبهر دهد .

فردیناند و ایرانیل زهر کس این پیمان و شروط را امضا کرده تأمین
 و شرف خود سوگند یاد نموده که تا ایند بهین صورت آنرا رعایت و احترام
 کند این پیمان در سی امه سابعبر سال ۱۴۹۱ میلادی بر روی پوست آهو آب عذرا
 کاری شده جدول کشیده نوشته شد .

بنامشور فردیناند و ایرانیل « فرناند و حفره » آنرا « و شب » مانظان
 و ملکه و فرزندان آنها تماماً در رئیس اسقفهای اشبلیه « دون دیاگوهر نادو »
 و رئیس اسقفهای ساسیاگو « دون الوموس » و رئیس سواران سانشاگو
 و « دون جلف » رئیس سواران فطره و « دون فارو »
 پیشوای راهبهای ماریوحنا و دون مرد گونزالس « کردسال امپاسا و رئیس
 اسقفهای کشور و « دون هری » اساندار از آگون و از بی اعمام فردیناند

واری انعام دون القونس و دون فارو هدیر دستگاه سلطنتی و دون بتر
 و مراندر فرماده سیاه قشقاله و تقریباً چهل تن دیگر از نوادهای سلطنتی
 و اسقفهای کشور و امرا و اعیان و رجال ارتش آرا امضا کردند .

بیعیابی نیز برای ابو عبدالله بن ابوالحسن سلطان غرناطه نوشتند که
 دزای چهارده ماده بود ، اراضی و شهرها و چندین ناحیه را بعین و بنو
 برگذار نموده اند ، مردمان و ایزال تعهد کرده اند ؛ همینکه وارد کاج
 الجمره شدند ، چهارده ملیون و پانصد دانه از مسکوک معصوم برآورد
 یابو بیدارزند ؛ تمام املاک موروثی او باج و خراج ندهد و آنچه کالا نام
 او وارد شود از گمرکی معاف باشد ؛ اگر خواست اراضی و املاک خود
 را بفروشد مردماند و ایزال سهای عدله آنها را خریداری کنند ، و چنانچه
 نفر و خن و خود ساحر هر د رخت ، صد پندموی در آمد املاک را گرد آورده
 آن سوی دریای بلورساند ، هرگاه خواست کوچ کند ، کشنیهای دولتی قشاله
 مجاناً او را نقل و انتقال دهند . وی مسئول آنچه ناکه صلح روی داده نیست
 از آنچه بقیعت مردم ناریس نخواهد گرفت . تمام این شرایط با آنچه در
 دربار او اجرا میشود درباره مادر و خندان و خانواده او و خانواده عولای
 ابویصر نیز اجرا خواهد شد . تاریخ این پیمان تاریخ پیمان نخستین یکی
 است و ای بیشتر مورخین تاریخ این پیمان ، ۲۵ دسامبر مطابق ۲۲ محرم
 سال ۸۹۷ نوشته اند .

چون اسپانیاییها هفتاد روز مسلمین مهلت داده بودند که پس از آن
 تسلیم شوند ، و مسلمین امید داشتند از آنسوی دریا سپاهی نکند آنها
 نباید ، دشمن در این مدت بر مواظب خود افروخته سپاهی که بگرد
 غرناطه بودند دستور داد آنچه را مانند حلفه انگشتر در میان گیرند ، کستی

هزارا در اشکرگاه اندلس و دهانه گنبرگاه برای جلوگیری از ورود مدد آمده
 ساخت، ولی حتی بکشتن بسیاری مسلمین نشاءت، (تلك امة قد خلت
 آم، ملتى مرده بودند) اگر هم میشتافت سوری نداشت، زیرا سلاطین
 اسلامی در آن هنگامیکه نزد و خورد تاخنی و حتک و پیکار با یکدیگر
 مشغول بودند بدخترانه در خاطر عموم مسلمین نیز حای گرفته بود که نگاهداری
 کشور انلس و جدید دولت اسلامی در آن سوی دریای کلاسه اسپانیا ممکن
 نیست و در این مورد کوشش بی سود است، ایستادن اسبوان کشور حنا
 از جنگ مسلمین برون خواهند رفت، بهمین عقیده و این سبب آنچرا ترک
 گفتند: مردم عرناطه نیز خود را به « اگر و عگر » و امیندهی دور و دراز سر
 گرم میکردند. در عرناطه قحطی شروع و مردم را در جنگل خود گرفت،
 ابو عبدالله دانست که نسبت امتحان پایان مدن جز سختی و گرسنگی سوری ندارد،
 در پیشن کمک و مدد امینی نیست زیرا اگر در ندهای بود می میزد و آوازی میداد
 باووس گنگانی کرد، آنها مسلمین پیش از گذشتن هفتاد روز را بصورت
 بودند روز بیست و سه، ابو عبدالله بوسه بین کماشدر اناونقی و تعهدات لازم
 پیش فریباند و پرواش فرستاد، دوامب و تقی گرانجا برسم هدیه ارسال
 داشد، مقصود خود و تصحیح دولت را بر سلیم شهر پیش از گذشتن مدت
 اظهار کرد. روز دیگر دروشی «حله بن راه» نام در بازار بیلا جهاد
 بر کشید، مردم را دفاع تشویق و رعیت کرد: میگفت نزدی از
 «پهران» و بواسی دور کهک ناآنها خواهد رسید کامیابی حتمی است،
 ابو عبدالله و برزگان دولت حیات کارند، در شهر قیل و قال و عیدموی
 فراوان کردند باران دشام داعی بر ابو عبدالله بلبند او را بخیات و فروس
 دین و همین منتهی ساختند، بیست هزارتن از مردم عرناطه شوریده اسلحه

برگرفتند ؛ در بازار و کوی و کوچه غوغا نمودند فضا را از فریاد و نعره پر
 ساخته آماده جهاد شدند ؛ از خدا برای دفع دشمن یاری میخواستند ؛ یک
 روز تمام و بخشی از شب در جنب وجو بود جوش و خروش داشتند ؛ ناگاه
 تند بادی وزیدن گرفت ؛ مردم ناچار بخانه خود رفتند ؛ شورش و غوغای
 آنها نیز بر باد رفت . روز دیگر ابو عبدالله از کاتب * انحره * با بزرگان
 شهر بیرون آمده مردم گفت من نسبت پندز نا فرمایی نموده دشمن را
 راه دادم ؛ خدا هم باین گناه مرا کیفر داد تمام بلاها را بر سر من بارید ؛
 اینک ناچار این پیمان را برای آسایش شما پذیرفتم ؛ من نخواهم خون
 شما بی فایده ریخته و بهدر برود ؛ کودکان شما از گرسنگی جان نهند ؛
 زن و دختر شما با آتش بیگار نسوزند ؛ من خواسته ام اموال و املاک و آزادی
 و آیین و مذهب شما را بر سبیل سلاطین خوش بخت تر از ابو عبدالله ندانم
 محفوظ بماند گفته او در مردم تأثیر نمود آتش کینه آنها را خاموش ساخت
 نرمی گفتارش آنها را آرام کرد بخانه خود بازگشتند ؛ از ترس غمخیزید حوادث
 بیدرنگ ابو عبدالله پیش فرزندانش و ایزان فرستاد که آماده ورود تکاح الخمره
 شوند که روز دیگر تسلیم خواهد شد ؛ ابو عبدالله و خانواده و اطرافیان شب
 را نخفته آماده رستن شدند ؛ در آن شب فضای کاح را آب چشم شستشو
 دادند ؛ آبجا را از آه رساله خود پر ساخته ؛ صندوقها را از ذخائر و اموال
 گرانمایند و حومه بر اسرها نهادند ؛ پیش از سپیده دم دسته ای از سواران
 مسلمان که نا آخر نیست سلطان خود و اقدار مانده بودند بر یکی از درهای
 کاح حاضر گشتند ؛ خاندان ابو عبدالله و مردم کاح هنگامی که مردم شهر در
 خواب و کوچها خالی بود از آبجا بیرون آمدند ؛ عائشه حره مادر ابو عبدالله
 آن بانوی بزرگ جلال و جلال خود را بدست داشت ؛ گریه در چشم

زن ابو عبدالله و سایر کنیزگان راه خود را گشوده سیلاب اشک چهره اش را خراشیده بود در راه پشیمان بنهی رسیدند بانتظار ابو عبدالله آنها درنگه کردند تا هنگام طلوع آفتاب دسته ای سوار و پیاده همراه « هراندو دولانامه » مهران (۱) قبالاطبق فرار داد وارد شهر شدند سلطان ابو عبدالله آنها را دیدار نموده گفت : « بروید و این فرزها را که خنا تکبیر اعمال بد مسلمین بدست شما سپرد منصرف شوید » سپس ابو عبدالله برای دیدار فریباند و ایزابل رفت ، سپاه پیش آمده وارد کاخ الحمره شد ، فریباند و ایزابل چشم براد بودند که پرچم اسپانیارا بر پزوی کاخ بینگردد مندی گنشت ، ترسیدند و القهدهای روی داده شدند ، ولی پرودی پرچم صلیب با پرچم ماز یعنوب بالای باروی الحمره افراننده گشت ، عنقله و آواز شادی از سپاه بلند گردید ، فریباند و ایزابل که در کنار پهرشیل جای داشتند پرچم را دیده را بوزده شکر کردند ، تمام بزرگان و سران سپاه به پیروی آنها زانو زده و خدا را سپاس گذاری نمودند ، پس از شکر و سپاس زامرا پیش گرفته بسوی مسجدی کوچک که در آن زردبکی بود دیدار ابو عبدالله بدبخت رفتند ، احترام فریباند و ملکه ابو عبدالله خواست پیاده شود آنها مابع شدند ، وی خواست دسب ایزابل را بوسد فریباند اجازه نداد گویند ایزابل دست نداد ولی ادب نموده عزیزد ابو عبدالله را که نزد آنها مگرو بود باز پس داد ، ابو عبدالله فرزند را در آغوش کشیده میبوسید ، گوی دیدار فرزند بدبختی از پیشتر گشت ابو عبدالله کاید شهر را بفریباند سپرده گفت : « این کلیدها آخرین چیزی است که در اسپانیا بدست سلاطین عرب باقی مانده مگر که کشور و مال و منال و مردم بخواست خدا ملک بودند »

(۱) مهران رئیس کشکشاہم ترا استغ و پانین ترا بطریک است (المنجد)

توهم آنها را بپهر و همچنین که وعده دادی و ما انتظار داریم بپذیر ، فردیتان پاسخ داد : « مردیدی نیست که آنچه وعده داده ام وفا خواهم کرد ، شاید ازدوستی ما بهره‌ای برگیری که از دشمنی بر نگرفتی » سپس فریادانگید ها را بملکه داد ، او نیز آنها را بفرزند خودش هرنس « زوبان » سپرد ، او هم بکونت « تندبیله » فرمانده لشکر غرناطه تسلیم کرد

ابوعبدالله از فرزندانش و ایزابل جدا شده بسوی حبی در وادی برشانه که خاناناش حفظ او بودند رفت ، غریتان و ایزابل بسوی شهر شتافتند ، صدای ساز و آواز نا دور میرفت ، آن روز از ترس وارد شهر نشدند زیرا از نام غرناطه هم هتوسیدند ، خواستند پیشتر معام سیه در شهر چنی گورد سپس خود وارد شوند ، سلطان بدبخت غرناطه چون بد و منزلی شهر رسید ، بر بلندای که مشرف بر شهر بود توقف کرده شهر را وداع گفت ، در آن ساعت غرناطه از همه وقت در بطرش زیبا تر نقشگتر بود ، دژها ، مناره ها ، باروها سر تا آسمان کشیده از بلای چرخ حیران شده بهر سو مینگریستند ، سیه زار آنجا چشم سلطان را خیره کرد ، در بازیافت و گروهی که از او جدا نشدند بودند در پی اوصاف کشیدند اندوه گلوی آسمان را فشرد ، حسرت راه آمد و شد آمد را در سینه آنها بست عصبه زبن آنها را گنگ کرد ، با که از کاح الجمره حودی درخواست سپس آواز بوپ بگوش آنها رسیده خبر داد شهر در حوزه استنبول داخل و دست دولت اسلام از آنجا بریده گشت ، دل ابو عبدالله تبیین گرفت ، سوانست خودداری کند ، فریاد زد : « الله اکبر ، سیلاب اشک از چشمه چشمش سر از بر شده ، آتش حسرت در دلش زیاده کشید ، مادرش عایشه حره که بسفامت و پاپیری مشهور است گفت : « چون از دفاع مردانه ناتوان شدی لازم است زنانه شیون کنی ؟

این سخن را تمام بواربیخ نقل کردند و سیلر مشهور است یوسف بن کماشه وزیر ابو عبدالله کوشید ویر: آرام کند، آرام نگرفت، اشک زمین میریخت و «الله با آسمان میفرستد» با خود میگفت «چه بدبخشی به بدبختی من میرسد» آن تپه را که آخرین سلاطین غرناطه درنگ کرده بریز و دبار خویش گریست مردم اسپانیا: «آخرین ناله مغربی» باعند؛ غر دیناند من ترسید خنمه و تروری در کار باشد، این سبب وارد شده خواست قتل اسپانیا جنهای لازم را اشغال کند، سه هزار سوار و گوزهی پیاده همراه امیر سیدی یحیی که بعدها مسیحی شده او را «دون» بدرو دوغر تاطه گفتند روانه کرد، و امور مغربها را باختیاروی نهاد، آنها بر برج و بارو نشسته بر چم اسپانیا را بر افراشتند.

غر دیناند و امیر ابل تا روز ششم نوامبر بشهر نیامدند، روز ورود بنا شکوهی تمام وارد و بمسجد اعظم غرناطه رفته و آنجا را کابسیا ساختند (۱) تا این مسیحی نماز خواند بر این فتح و بیروزی خدایر اسپان گذاری کردند بزرگان و سران لشکر و امر له اسپانیول پیش آمده دست ملک و ملک را بوسیده شادان میگفتند آنها از آجایرون آمده نکاح انحراف وارد گشتند، آنها را برتر و بهتر از آنچه شنیده بودند یافتند، از محکمی و استهکام بنا و دست فضا و نهش و نگار زیبا در شکفت مانند رنگ آهیزی و صورتگری و زردوزی بی پایان آنجا چشم آنها را خیره نمود، همه جا قشنگ و همه چیز دلربا بود، فضا نکاح، زیوان، سرسرا، بله کان، ستونهای مرمر

(۱) من باین کابسیا سال ۱۹۳۰ رفته و آجایر شاهانه دیده ام، بر دیوار آجا صوت جماعتی مردوزن زمزمین اندلس نقاشی بوده اند که دو حضور کشیده ای اسپانیایی مسیحی پیشروند، ولی پنداست که ملک مرگ بر سر آنها آورده است (ش)

کریس، کاسه و قدح، انلس، ثرائی، آویزهای زرین، سفیدی بر نقش که با آسمان هم چشمی میکرد آنها را حیران نمود، فریباند و ایزابل در آنجا بر تخت نشستند، مردم غرناطه و شراب برای عرس تهیت و اظهار اطاعت با کردن کج پیش آمده دست آنها را عیسومیدند، روزیکه وارد غرناطه شدند پانصد اسیر اسپانیایی آنجا یافتند.

حنگ و یکاری که ده سال دوام داشت اینگونه پایان رسید، در این هنگامه وقایع ناگواری بی‌دری روی میداد، در اسفند خون خشکید گشتار منقطع نشد، از روزیکه مردیک در کنار وادی کمر شکست یافت تا تسلیم غرناطه هفتصد و هفتاد و هشت سال جوان اسلام در بلاد اندلس حکمفرما بود، عاقبت رشته سلطنت اسلام از آنجا گسیخت، آری الله و اوت الارض و من علیها

برای داسن این داستان حکمرانان کتاب، احرسی سراج، که در دین آن تاریخ اندلس نوشته شده و تا بهج الطیب و ما بعد کتاب اخبار العصر فی انقضاء دوام بنی نصر، که نام مؤلفش معلوم نیست ولی از طرز سخن نظر می‌رسد که مؤلف در این وقت زنده بوده و وقایع را چشم دیده مکتوب است مراجعه نماید، این کتاب سر در دین آخر سی سراج چاپ رسیده.

همبکه غرناطه داخل حوزه اسپانیا گردید، ابو عبداللہ بن الاحمر بوادی بر شانه رفت و در اهلاکی که یلو برگذار کرده بودند آرام گرفت، یوسف بن که‌اشه وزیر وی با او بود، چندی آنجا آسوده ماند، خستگی از او دور گشت، طوای نکشید که بزرگی از دست رفته و سلطنت بر باد داده بخاطرش آمد، روزگار در حشاک خود گریستن گرفت، آتش حسرت

زبانہ میزد: آہ سرد از دل پرورد میکشید. در این مدد فرستند و ایزابل کوشش فراوان کردند که اورا وادارند از کیش پندری خود دست برداشته درحرکه نصاری قرارگیرد، ولی کوشش آنها سودی نداد، وجود وی نیز ثابت لگرای و پریشانی خاطر آنان بود میترسیدند مسلمین اندلس بگرد او فرام آمده یزیر برچم وی جانی گیرند، سال ۹۴۹۶ در پیمان با یوسف بن کماشه قراردادند که، املاک ابو عبدالله را بهشت هزار دوک طلا خریداری کنند، بی خسر ابو عبدالله بدون سند وکالت پول را تسلیم یوسف نموده قبائله گرفتند، یوسف پول را بر استرها بار نموده بشارت برد، همینکه ناآجا رسید آنها را در برابر ابو عبدالله ریخته گفت:

« آقا من دادم مانندن تو در اینجا ثابت خطر و موجب زبان تو است، دریا مغربها مردمی هستند پرشور و شر، بردن و فتنه جو خوریست شورند و بیام تو شورش فرام ساخته تو را بگردان اندازند، تا روزیکه تو در این کشور هستی در خیال تو همی کند که سلطان و امر اینج بودی در صورتیکه امیددی سازگشت مطلقیت تو نیست، همین سب بهتر دیدم که از اسی و املاک بورا فروخته بهای آنها را دریان و تسلیم تو کنم، اینک بهای املاک است، تو میتوانی زمینهای شسر و زیاد بر در آسوی دریا خریداری کنی

همینکه ابو عبدالله این سخن را شنید آشفست، بیخ برکشید، خواست او را نکشد، یوسف از پیش او بدررفت، ابو عبدالله تنها شده آرام گرفت این موضوع را در رازوی خرد سنجیده دانست، اگر فریباند اینکار را نمیخواست پول نمیداد، با این شایده حق با وزیرش باشد، ناچار آمواده کوچ شده بار سفر برسد، اموال و دارایی خود را گرد آورد خورجینها

را بسته رو براه نهد، از خاندان واقوامش گروهی فراوان با او همراه شدند
 نكشتی نشست، چون کوهستان غرناطه در زیر برد، افاق از نظرش پنهان
 شد؛ اشکها از چشمش ریخت و ناله‌ها از دلتش برخوایست در هلا بیاده شده بس
 رفت، مرسطان آنجا ورود نمود، در باره ایی بوازیح ورنث نوشه اند وی
 در یکی از پیکرها که همراه سلطان مینمود سال ۱۵۳۶ یعنی پس از ۴۴
 سال که از اسپانیا دور بود کشته شد، یکی از مورخین در باره او گوید
 وی از نرس مرگت از کشور خود دفاع نکرد ولی در راه کشور بگانه
 خود را بکشتن داد.

سبس در زیر داستان، آخر نی سراج، گفته ام:

اینک حیات سایر مسلمین اندلس را نس از ناهی سلطانیشان شرح
 دهیم در تاریخ، اسلام در اسپانیا، تألیف، سدایی لاسول، شرحی نوشته
 که مفادش اینست

آخرین نفس ابوعبدالله بیان شیون مسلمین در آن کشور سودا
 بلکه بغاموشی وی شیون مردم آغاز گشت، آه و ناله آنها با آسمان رسید
 دوره افتقام و ابتلا شروع شد، نخستین اسمعقراطه، هرناندودونالاوره،
 بردبار و داد گریوده، با مغربها خوش رفتاری مینمود، از جور و ستم خودداری
 میکرد، زبان عربی را میدانست و بدین زبان تملا میخواند، دست وی
 هزاران مردم مغربی اصراتی شدند، گوید ۵۰ هزار تن در یک روز نصرانی
 گشتند و ای کار دینال، کسی بیلس، هبان روسای کلیسا مردی جنگجو بود
 زی راه جور را پیش گرفت، شیوه ستمگری را پیشه کرده نامسلمین آغاز
 بد رفتاری نمود، ایزابل را داشت تا آنچه در دل دارد چون خال سیاه
 بر چهره تاریخ زنده گایی خود نمودار سازد، مردم ستمها کرده بقبول

نصرانیت مجبور نمود، این رفتار سبب شد که مردم رنجیده آمده شورش شدند، یکبار دریا زین زنی را برای این جور کارها زندانی ساختند، مردم بیازین شوریدند حصارى شده و اسلحه برگرفته خواستند سپاه را کشته و خونها بریزند، ولی مفرات هرماندو که پترمی و ملائمت معروف بود با چند تن بی اسلحه باجمعی آنها دریا زین آمده پلهر و محبت مردم را ساکت نمود بداد خواهی آنها گوش داد، خشم آنها را فرو نشاند از خویشی جلوگیری کرد، «کسپیناس» بلز آرام نشست پیوسته ایزابل را تشویق میکرد، عاقبت حکمی صادر نمود که مسلمین از کشور بروند یا چون اجناد دشمن نصرانی بوده نصرانی شوند، مساجد را بستند کتابهایی را که بر و امر چندین قرن کوشش و زحمت و زبده سرهابه و دارائی آنها بود سوختند (۱) مسلمین را جور بچور ورننگ برنگ آزار دادند، عموم آنان عراق دین را برهراق باز و دیار ترجیح داده دست از کیش خود کشیدند ولی شعله غیرت اسلامی در کوهستان بشرات خاموش نشد، جا و مکان محکم آنها را از ظلم و بیداد نگاهداشت

۱ نخستین سپاهی صکه بصد مسلمین فرستادند بفرماندهی دون «آلفرود وازیلاز» قهرمان مشهور بود او شکستی سخت یافته و خود نیز کشته شد این واقعه سال ۱۵۰۶ روی داد گویند وی پنجمین دونی است که از این خانواده دریکار با مسلمین کشته شد و بهمین سبب بر حسن اذیتام اسپاییها بصد مغریها افزود، گویند «طنبله» نیز بر فوجار

(۱) در باره ترکیب اسپایی او شته اند که در غرناطه در یک روز یکسینون کتاب سوختند بعضی گفته اند صد هزار جلد سوخته اند، در باره کتابهای آنها نوشته اند تمام کتابها را سوختند جز آنچه رنجع بود بطلب و بایضیات.

هیچوم کرد، کونت، سرین، جامعی را برزنها و اطفال مسلمانان که آنجا پناهنده شده بودند ویران ساخت. فردیناند خود شخصاً راه را بر فرار پیمایی صکوهستان بست. هر کس از این شورش زنده ماند پسر اکش و مهر و بلاد عثمانی فرار نمود، شورش نصرتین در کوهستان خاتمه یافت.

نیم قرن گذشت و کینه در دلها چون آتش بر بر خاکستر پنهان بود، مسلمانانیکه بظاهر مسیحی شده بودند اولاد خود را غسل تعمید میدادند ولی همینکه کشیش میرفت اولاد خویش را پاك نموده شست و شو میکردند، اگر از مورسک (۱) کسی زن میگرفت کشیش با آداب مسیحی عقد اکیلی می بست ولی پس از وی بدستور شریعت اسلامی عقد نکاح را جاری میساختند.

مسلمین نیز بقصد انتقام پدزدان دریایی که از مغرب میآمدند کمک و در ربوفن اولاد صاری آنها را برای داده کارهایی مینمودند، اگر دولتی عاقل بود و پیمان خود را که در موقع تسلیم غرناطه منعقد کرد رعایت مینمود جایی برای اینهمه کینه ورزی نمی ماند، ولی مهدی، امر اسپانیا خریدند و دادگر نبودند، روز بروز برستم خود اهزودند، فرمان دادند که مسلمین لباس مخصوص بخود را ترک نموده کلاه و لباس اسپانیایی بپوشند، شستشو نکنند، مانند بیشتر آنها که تکلیف میزیستند (۲) مسلمین بگرماه نروند سپس آنها را از سخن گفتن بحریمی مانع شده مقرر ساختند بغیر زبان

(۱) مغربهایی که مسیحی شده بودند.

(۲) ملل لاسنی از شست و شو و پاکیزگی منکر بودند، مسلمین را مانع مسکردند که بگرماه میروند، اسپانیاییها گرماه را ناشوق و شغف مانند مساجد ویران مینمودند.

اسپانیایی صحت نشود، نام خود را تغییر داده روش اسپانیایی در پیش گیرند و نامهای اسپانیایی بخود دهند، شرکتان امپراطور باین کار زشت سال ۱۵۲۶ اجازه داد و ظاهراً نمیخواست بشتاب آنها اجرا کنند ولی کارکنانش آنها وسیله ربودن اموال مورسنگ قرار دادند، دیوان تقشیش (بازرسی) اینکار را کسب و کار خود قرار داده در اینکار بازرگانی میکرد همینکه فلیپ دوم زمامدار شد در اجرای احکام در باره مورسنگ سخت گیری نمود سال ۱۵۶۷ فرمانداد بپس و زبانرا حتماً تغییر دهند و از نظافت که از مقررات نیک اسلام بود سختی جلوگیری نمایند، گرمابه‌های زیبای الحمراء را ویران ساخت، و مسائلی که آنها برای دیگرگون کردن این ملت بدبخت بکار بستند سختتر از این بود که کسی بتواند تحمل کند تا چه رسد باختلاف منصور و عبدالرحمن و بنی سراج، بهمین سبب بزودی آتشی فتنه زبانه کشید طوفان شورش جنیدین گرفت، فرج بن فرج از خاندان بنی سراج با گروهی از مردم غیرتمند از غرناطه قصد کوهستان پیش از آنکه پاسپانان بآنها برسد بیرون دویدند، آنجا «بهر ناندو دو فلور» از تسل خلقای قرطبه را انتخاب نموده بنام «محمد بن امیه» سلطنت برداشتند، در یک هفته شورش همه جبلی جبال بشرات رسید، اینواقعه سال ۱۵۶۸ روی داد، این کوهستان از جبال سخت دنیا است، راه آمد و شد آنجا دشوار و پناهگاه های محکم دارد، بهمین سبب سرکوبی باشندگان آنجا از کارهای سخت موده همیشه کانون فتنه و آشوب میباشد، این بار نیز دو سال طول کشید از کشتار و آزار و عذر و حيله و بی ناموسی و غیره طرفین خود داری نکردند، وقایعی روی داد که در تاریخ قهرمانی و پهلوانی و کتب جنگی مانندش کمتر بافت میشود، قرنهای رسالها مردم دنیا آنها را بچشم حیرت

نگریسته نمونه‌فداکاری برای حلال خواه بود، مردم مغرب در این وطن دو مین خود میخواستند اتمام صد سال بلا و ذات بی مانند را کشیده خوخواهی کنند، همگی فریاد میزدند، ده پانزده مردم را بیاری و خوخواهی میطلبیدند کلیسها را ویران کردند، کشیوها را کشتند، از نصاری هر که بدستشان افتاد عذایها دادند، دیگران فرار نموده بجا های سخت و خرها پناه برده سختی دفاع میگردیدند. مار کیز، موتیچلره، فرمانده غرناطه بود، وی بملازمت ومدارا توسط جست، نزدیک بود آتش خاموش شود که یکصد و ده تن زندانی از مغربها را در زندان بیازین سر بریدند، گفتند اینکار بی خبر مار کیز واقع شده ولی موریسکاها بلورنگر دینا پرجم انقلاب را دو باره برافراشتند، این امیه نیز بر تمام از احی بشرات عملا امرگشت ولی چون در سیاست توانا نبود پاره ای اطرافیش او را کشته بمرحی دیگر که بدلیری و جنگجوی نامبردار و موسوم به عبدالله بن ابوه، بود بیعت نمودند دولت اسپانیا برای خاموش کردن آتش انقلاب دون، چون الاوستری، برادر سلطان را با نجار سناد، وی جوانی بیست و دو ساله بود، در زمستان ۱۵۶۹ تا ۱۵۷۰ به پیکار پرداخت، کارهای زشتی کرد که مانندش در کتب تلویح نیاب است، زنها و اطفال را در برابر چشمش سر بریدند، خانه ها را سوخت، آبادیها را ویران نمود، شعر او این بود (که امان بکسی ندهد) کار بجائی رسید که موریسکاها سرفروود آورده تسلیم شدند، ولی چندی نگذشت که مولای عبدالله بن ابوه از تو شورید، اسپانیاییها نیز بحاله و شانگیری او را کشتند، سر او را سی سال بدروازه غرناطه آویخته بودند، اسپانیاییها برای فرو نشاندن شورش فروگذار نکردند، کشتند، سوختند بدرد خفه کردند تا جاییکه بسیاری از نمایای عرب را با خود ساختند، باقیمانده

را نیز کینز و غلام نمودند جماعتی را از اسپانیا بیرون نمودند ، به همین سبب
شماره مسلمین روی بنقصان نهاد بسال ۱۵۷۰ کشیشها روزی را عید بزرگ
گرفتند این روز در تاریخ مشهور و مذکور است تا آن روز شماره رفتگان
مسلمان بیست هزار تن بود ، آنهایی که در انانای فتنه گرفتار شده بودند کینز
و غلام شدند ، باقی را نیز ما پای رهنه از کشور بیرون کردند ، بسیاری از
آنان از رنج راه و درد سفر جان دادند ، گروهی برای نفعه نان بدروزه
رفتند پارهای با نسوی دریا گریختند ، جماعتی بیازده فرانسه پناه بردند ، چون
هانری چهارم میخواست در اسپانیا دسیسه هایی کند برای اجرای مقصود
خود این پناهندگان را بخوشی پذیرفت (۱) . اخراج این بنوایان تا سال
۱۶۹۰ دوام داشت ، در این سال پس از هشتصد سال حکمفرمایی اسلام حتی

(۱) حقیقت ایست که هانری چهارم فرمان داد آنان را شرطی ندبرند که
پیرو کاتولیک شوند ، فرمان وی نپذیرا شده آنها با چپار مسیحی گشتند
بعدها سلطان امن عثمان درخواست کرد آنها را از هراسه بیازده اسلام بفرستند
بسازی بیرون رفتند و پاره ای در هراسه تاخن مسیحی ماندند ، همیشه مذهب
برنستت . مابان شد ، گروهی این مذهب را اختیار نمودند ، لومی چهاردهم
فرمان داد که برنستت آنها را از هراسه بیرون کنند ، آنها بیرون رفتند
و از آنان دانشند و علامه نامی « ابورید » بود Abouzyt ، وی
از اعلام علمای آن دور در هرمن است ، دوست ولتر و روسو و بیون و لایبنیز
بوده ، ولتر در باره وی میگفت . « دوست عرب ما » . بسیار میشد که ولتر
مسائل مشکل را از او می پرسید ، یا روسو مراسلات بسیاری داشته که کمی
آنها را در کتابی گرد آورده . در بو اینک خیابانی نام ابورید است ، باغ
وسیله خواسته اند نام این تاجه بزرگ عربی نامی باشد ، ابورید از خاندان
اطهای عرب است که در تولوز در جنوب هراسه منزل داشته .

یك تن مسلمان را باقی نگذارند، گویند از روزیكه غرناطه از پای درآمد تا سال دهم بعد از هزار و شصت شماره مردمی كه اخراج شدند سه میلیون بود و آنها را كه اخیراً یكباره برون نمودند بیانصد هزار تن رسید.

اسپانیاییهای بیچاره ندانستند چه کنند انهمیدند خانه خود را بدست خود ویران میسازند، باخراج مردمی كه قرنهای اسپانیا بوسیله آنان سرچشمه تمدن و کانون علم و دانش بود شك و خندنان گشتند. در اروپا كمترو جانیست كه باندازه این بلاد از تمدن اسلام بهره برده باشند. همینكه اسلام از آنجا روی تافت خورشید عز نشان دچار كسوف گردید، ستاره نحس شان اوج گرفت، موسمی رسید كه احسان و انعام مسلمین اندلس در میان توحش این گروه و سآخر آنها در تمدن جلوه گری كند و پس از رفتن اسلام انحطاط اجتماعی و پستی این ملت آشكار گردد سخن اسپانیایی لاهول باختیار به پایان رسید.

در حاشیه این سخن شرحی نوشته كه گواه این حقیقت است گویند. سلطان را در اطراف شهر غرناطه املاك پهناور و مزارع فراوان بود كه چون باندازه مخارج در آمدند داشت دولت ناچار شد سال ۱۵۹۱ آنها را بفروشد با آنكه این جاها در دوره عرب باغهای سرسبز و خرما، خیابانهای مردرخت سایه افكن داشت، در آمدش فراوان و سرچشمه ثروت بود. اگر بخواهند وضعیت این مزارع و سرسبزی و حاصل چیزی آنها را در زمان عرب بدانند به «الاحاطه فی اخبار غرناطه» تألیف وزیر نامی غرناطه لسان الدین بن خطیب را بنگرند، از جمله چیزهاییكه در باره این باغها گفته اینست:

« این شهر پاك و پاکیزه را كه خدا نگاهداری كند باغهای پهناور بی مانند و بوستانهای پر از درخت در میان گرفته از دور بنظر میرسد كه

دیوار زداند، دندانه کاهها پس از ستاره در میان سبزه میدرخشد (تا آنجا که میگوید) زمین باغ جز آنجا که قابل توجه نیست انگور از درخت و سایر اشجار جوئی پوشیده که حتی یک نیر بر تاب خالی نیست ، آنچه در پایین شهر واقع است بسیار پر قدر و بهایش بی پایان و باندازم ایست که جز زماندار کشور نمیتواند خریداری کند ، در آمد سالانه پاره از آنها در حدود هزار مالا است دکانها را سنزی و میوه های لطیف و ثمر های شیرین آنجا پر کرده است ، قسمت سلطنتی که شهر را چون دایره در میان گرفته تقریباً صد باغ است ، در زیبایی و درآمد و حاصل خیزی و پر آبی و درخت فراوان و بهتری نوع میوه بی نظیر میباشد در جوار و در انهای آنها باغهایی است که پاره موقوفه و پاره ای ملک اشخاص است ، آنچه « بوای سجال » می پیوندد چشمه را خیره و بخور میدهد آن جا از توصیف بیرون است جو بیارش که آینه سرپانهای کواکب آسمان و اشجار زمین است از هر سو روان شده قطرهای مرواریدوار درخشان بر سرهم میریزند اشجار می و مخصوص دارد که دارای شیرم خاصی است که در سایر نواحی یافت نمیشود تا آخر ، باین مختصر از توصیف اوقناعت نمودیم .

تردیدی نیست باغهای سلطنتی که این جو توصیف شده و در روزگار عرب درآمد سرشار داشته همان است که پس از تسخیر غرناطه با سلطان اسپانیا انتقال یافته و کار بجای رسیده که باندازه هزینه لازم درآمد نداشته است و اشتون اروین در تاریخ مشهور خود راجع تسخیر غرناطه شرحی گفته که خلاصه آن اینست :

« پس از دخول این شهر در حوزه اسپانیا چندین سال آرامش نبود و وسای مذهب کاتولیک صلاح دیدند که مسلمین را بقبول نصرانیست مجبور

کنند (۱) اینکار باعث ناامیدی مغربها کهدر کوهستان جای داشتند و در دین خود مردمی متعصب بودند گردید. برؤسای دین کاتولیکی شوریدند، دو تن از آنان را گرفته گفتند مسلمان شوند و چون آنها خودداری نمودند هر دو را کشتند. گویندزنها واطفال آن خورا بیچوب و سنگ کشته لاشه آنها را سوختند. از نصاری نیز برای انتقام و خونخواهی هشتصد سوار گرد آمده بدهات مغربها ریخته خراب و تباہ میکردند، مغربها بکوهستان پناه بردند در تمام کوهستان آتش انقلاب روشن شد، ولی مرکز شورش در کوه « برمیجه » نزدیکی دریا بود، همینکه یفریدنان سلطان آنجا خیر رسید فرمانداد مسلمین را که در آن نواحی هستند بقتتاله بکوجانند و محرمانه دستور داد اگر کسی مسیحی شد بجای خود بماند، سپس مرلشکر مشهور « الوتزو تواربازر » را با سپاه با آنجا روانه نمود، وی پیشتر دوره جوانی را درمیرد بامغربها گذرانیده بود، هنوزوی با آنجا رسیده بسیاری به « زنده » گریختند و مسیحی شدند، سایرین از جلان گذشته بگرد سرداری « فهری » نام در کوهستان در جاهائی که آمد و شد دشوار بود گرد آمده راه رفت و آمدرا بستند، خود ستمدر خارج شهر « موئارده » بیکدیگر برخورد و آتش جنگ روشن گردید، گویند خون « الوتزو » با فرزند خود دوز « بطره » با سیمندتن دلیر بامغربها حمله نموده آنها را فرار دادند، سپاه آنها بی دربی پیش آمد و غارت کرد. همینکه از غارت و غنیمت سنگین دار شدند، فهری

(۱) در تاریخ اسلام باهت میشود که پاره ای سلاطین اسلامی سلاجقه ویناد معتمد داشته میخواهند بصر و سعیت مردم را مسلمانان سارند ولی دیده نشده که حتی یکبار نصاری یا یهود را در قبول دین اسلام مجبور کرده باشد.

با گروهی از دلیران اسلامی بلزگشنه نمره‌ای زدند که زمین لرزید اسپانیاییها
 برسیده روی بفرار نهادند ، ولی « الونزو » بجای خود مانده سپاهرا بردل
 مساخت ، گروهی توقف و بیشتری فرار نمودند ، چون شب در رسید
 و پرده ظلمت همه جز را پوشید کار بر اسپانیاییها سخت و بطره زخمدار شد
 پندرش باو گفت از میدانست برود ، او پذیرفت ، پدر امر داد او را
 بلشکرگاه کومت « اوورنه » برد ، آنها هم او را بلزخم فراوان بردند ،
 دون مخرد بادریست تن بجای مانده جنگبند ناهمگی کشته شدند .

« دون میان دوسنگ شسته از خود دفاع میکرد ، فهری او را دیده
 بسویش مخالفت ، هر دو در پردلی رزور بازو ردلیوری مانند هم بودند ، فهری
 از شکار خود دست برنمیداشت و خون بسختی دفاع میکرد ، « الونزو »
 بدشمن خود گفت . « نیندار شکاری بی دست و پا بدام تو افتاده ، من دون
 الونزو در از بلا هستم » مغربی پاسخ داد : « اگر تو دون الونزو هستی ،
 من نیز فهریم ، سپس او را بخاک و خون کشید ، بمرگش نمونه بهلوانی
 در اسپانیا و قهرمان پردلی در اندلس از دست رفت ، مغربها تمام شب را
 پیکل کرده اسپانیاییها را تار و مار کردند ، در آنشب خون فرانسیسکو دورامیز
 فرمانده توپخانه نیز کشته شد ، وی در حصار غرنبله کارهای نمایان
 کرده ولی کشته شدن دون « الونزو و دواژ بلار » سر آمد تمام مصائب بود ،
 همینکه خیر این واقعه بسططان رسید خود بنسپاه بجبال « رنده » رفت و
 آتش را خاموش ساخت ، پلراهی جان خود را خریدند بافریقا رفتند گروهی
 مسیحی شدند شهری که سواران اسپانیایی در آنجا کشته شدند مردمش را بغلابی
 بردند ، لاشه دون را پس از جستجو میان دو بست لاشه بزرگان و امراء
 یافته بفرطبه فرستاده و در میان سیلاب اشک و زاری همراهان بخاک سپردند

سالیان دراز اسپانیا بر او میگرست گفته وی باجمال بیان رسیده .

مورخ نامی فرانسوی^۲ ویکتور دروی *Victor Daruy* « در تاریخ خود شرحی گفته که خلاصه آن اینست :

« اسپانیا از چنگ عرب بیرون آمد ولی آتش کینه که هشتصد سال در دل آنها پی در پی افزون شده بود باقی مانده خاموش نشد ، پلشندگان جزیره مغربوطی بودند از مسلمین و مسیحی و یهودی ، فریبناک بمنظور اتحاد جامعه خواست آنها را با اتحاد عقیده و امارت کند تا دولتش نیرومند شود ، داد گاهی نوین بنام بلزسی تشکیل داد . خود رئیس و بلزرس عالی را تعیین میکرد ، املاک محکومین را متصرف میشد . نخست تصاراتی که یهودی شده و مسلمانی که مسیحی گشته ولی در پنهان باآئین اسلام مانده است و نسبت بمحمد صلی الله علیه وآله وفادار میباشد محکوم مینمودند ، سپس احکام این دادگاه متعین سیاسی و بدعت گفتاران دینی را نیز فراگرفت . سال ۱۴۹۲ این دادگاه فرمان داد ، دارائی یهود را گرفته و آنها را اخراج کنند ، پاره ای از مورخین که در آن روزگار بوده اند شماره اخراج شدگان را هشتصد هزار تن نوشته اند (۱) بیشتر آنها مردند این بینوایان آزاری کشیدند که درگیتی کسی دجله نشده ، سال ۱۴۹۹ برخلاف پیمان غرقله که فرار بود مسلمین آزاد باشند فرمان صادر شد که آزادی دینی را از آنها بگیرند ، در این هنگامه هم گروهی بسیار ترك یار و دیلر نموده فرار کردند ، اخراج تمامی آنها تا سال ۱۶۰۹ طول کشید ، اسپانیا اینجور وحدت دینی را بدست آورد ولی پیشه و هنر و بازرگانی را که (۱) بسیاری از آنها درازمیر و گروهی در استانه و سلانیک هستند که در این بلا یا تنجاها آمده اند .

بندست عرب و یهود بود از دست داد .

یکبار در ضمن صحبت از شرلکان گوید : وی آرزوی فردیناند را تکمیل نموده مسلمین بلنسیه را مجبور کرد مسیحی شوند ، مردم غرنطه را وادار نمود تالیس و آداب خود را دیگرگون نموده بزبانی جز زبان ملاری صحبت نکنند . همچنین در ضمن سخن از فیلیپ دوم گوید : بغربها در راه دین ستم کرد ، کار را بر آنها دشوار ساخت . ناچار سال ۱۵۶۸ مجبور بشورش شده آتش افشا را بر افرودختند ، اگر برادران افریقایی آنها بایشان کمک میدادند چون کوهستان محکم و پناگاه خوب داشتند ممکن بود مقاومت کنند . ولی فیلیپ رشته اتحاد آنها را گسسته در املاک خود آنها را پرکنده ساخت ، ده سال نگذشت که تمامشان غلام و برده شدند . اینک بر حسب عادت خود تواریخ فرنگترا با تواریخ عرب سنجیده سخن مقرباً درباره این وقایع با باره ای تصرف نقل کنیم :

گوید . * نصاری پیمانرا حور افکنده شروط را یکی پس از دیگری شکستند ، کار بجای رسید که بسال نهمد و چهار پس از اهور و اسبابی که روی داد مسلمین را وادار بقبول نصرانیت کردند ، آنها گفتند : کشیشها نوشته اند هر مسیحی که مسلمان گشته بایست جبراً مسیحی شود ، آنان نیز چنین کردند و چون بیرونی ندانستند سخن سودی نداشتند . از این نیز برتر رفته میگفتند : یکی از نیاکان تو مسیحی بوده که مسلمان شده اینک بایست بنصرانیت باز گردی . چون در اینکار سخت گیری زیاد نمودند مردم یازین بضد حکام شوریده آنها را کشتند ، این نیز یکی از اسباب مسیحی شدن گردیده گفتند : فرمان سلطنتی صادر شده که هر کس بضد حاکم برخیزد بایست ببرد یا مسیحی شود . اجمالاً تمام آنها را از مردم شهری و دهانی مسیحی

نمودند، گروهی خود داری و کتاره گیری کردند ولی سوخی نبخشید،
 یازده ای دهک رقاصات از آنجمله بلیق و اندرش (۱) و غیره سرپیچی نمودند
 دشمن نیز بر آنها تاخته تا آخرین آنها را کشت یا اسیر کرد ولی بدنهانی
 که در کوه بلتقه بودند خدا یاری داده بسیاری از دشمن را کشتند، از
 آنجمله مالک قرطبه (۲) کشته شد، ناچار این گروه را امان دادند که با
 عیال و اموال منقول خود بفاس بروند. پس از این وقایع یازده از مسلمین
 که ظاهراً مسیحی شده بودند در پنهان نماز خوانده و عبادت میکردند،
 نصاری در نفیث بر آنان کار را سخت گرفتند، حتی بسیاری از آنها را
 سوختند، آنها را از داشتن کارهی کوچک مانع شدند تا چه رسد پتینگ
 و شمشر. مسلمین در کوهستان مکرر شوریدند ولی بار و یلوری با آنان
 نرسید، و تا نزدیکی سال هزار و هفتمه نصاری مسلمین را بیرون
 مینمودند، هزارها بفاس و هزارها بتلمسان از وهران رفتند، بیشتری
 بتونس رهسپار شدند، اعراب و مردم خدا ترس در راه ویران آنها تاخته
 دارایی آنان را بغارت بردند، این بلایا در بلاد تلمسان و فاس روی داد
 چند تنی از این زبان سلامت ماندند.

مردمیکه بنواحی تونس رفتند بیشتر آنها سلامت مانده و تا این
 دور دهک ویران و شهرها را آباد کرده اند، همچنین در تطول و سلا
 و فیجه الجزائر، سلطان مغرب اقصی سپاهی فراوان از آنها استخدام و در
 سلا جانی گرفتند، در جهاد دریایی کارها نمودند که مشهور است. قلعه و دژ
 سلا را استوار نموده در آنجا کاخها و گرمابهها ساختند، تاکنون باین

(۱) شهر کی است که ابو عبدالله چون فرناغه را از دست داد با نجا رعت .

(۲) الوزو دوازده .

حال اند، جماعتی هم بقسطنطنیه و مصر و شام و غیره از بلاد اسلام رفته اند
(والله وأرت الارض ومن علیها وهو خیر الوارین) انتهی
سپس در ذیل تاریخ آخر بنی سراج گفته ام :

• اندلسیهای اخراج شده که بخشی مقابل اسپانیا (بر آفریقا) آمده اند
از اسپانیاییها و از حوافظ فرنگ انتقام کشیده انواع عذابها بآنها دادند
جهد دریایی را همانجور که مقری اشاره کرده راه انداختند، روزگاریکه
مردم الجزایر و غیره را سلاطین دریا میگفتند و تمام دولتهای اروپا جزیره
و باج و خراج و هدیهها بوالی الجزایر میدادند تا از شر کشتیهای مغربها
محفوظ بمانند آنها در جرگه بحریه آنان فرار گرفتند، مغربها بویژه مردم
اندلس راه دریایی را بر بحریه اسپانیا و دیگران بسته از غارت و اسارت
و خرابکاری در سواحل اروپا مخصوصاً اسپانیا فروگذار نبودند، کارها
کردند که مردم اروپا تواریخ مخصوصی نوشتند و شدت کینه و عداوت
آنها را آشکار مینسازد، راستی هیچ دشمنی و کینه ای مابین اندازه زمانش
دراز نشده و شعله آن زبانه نکشیده .

عمه نویسندگان متفق اند که اندلسیهای مهاجر پیشه و هنر اندلس را
همراه بردند، همت مردم آنجا را با خود منتقل ساختند، ذوق سرشار و
خوش سلیقگی معروف آن بلاد را بسر منزل اولین خود آوردند . بوسیله
آنان پیشه و هنر رواج یافته فنون را آموختند، سود و فائده را همه جا
منتشر کردند، با آنکه دچار سختی و بدبختی بودند و از بار و دیار خود با
دست تهی بیرون رفته جز دارایی ناچیزی نداشتند هر گنج بار اقلهت
افکندند، بخشی از اندلس را بوجود آورده و نمایان ساختند، هنوز در
محیط و انواع زندگانی و سایر احوال و سرچشمه زندگی آثار اندلسی نمایان

و بسلیقه مخصوصی ممتاز و این آثار دلیل بر استحکام تمدن آنها است ، حتی آنکه « فلیکس دیووا » نویسنده فرانسوی که سال گذشته (۱۸۹۶) بواسطه افریقا را گردش نموده در حوالی تنگتو طایفه ای را یافته که بآنها اندلوز میگویند از اخبار اصل آن طایفه که بدست آورد محقق ساخت که آنها از آوارگان اندلس اند ، ناعشان نیز بر این مطلب گواه است . گوید : ناآنکه آنها مینوا هستند از قبائل مجاوره خود در تمدن و سلیقه و ذوق برتر و بهترند ، هنرهای دارند مخصوص بخود ، مانند زرگری و نقاشی و غیر ذلک ، ظاهراً آنها از مراکش تاسودان عیباشند ، « سبحان من بیده تصاریف الاهور » .
انتهی .

اینک بموضوع برگردانند اسپانیاییها عرب اندلس را از اسلام بنصرانیت بازگردیم ، مهمترین چیزیکه در این باب یافته ام شرحی است که در کتاب « الانوار النبویه فی آباء خیر ائمه » میباشد ، این کتاب از عالم نسابه سیدی محمد بن عبدالرفیع اندلسی است که بسال ۱۰۵۲ در ماه رجب وفات یافته . کتابی است خطی و عزیز الوجود ، عالم مورخ شیخ ابو عبدالله محمد ابو جندار فضلی از آنرا در کتاب خود « مقدمه الفتح من تاریخ رباط الفتح » نقل نموده ، محمد بن عبدالرفیع گوید :

عموم بر احران ما در دیار افریقا از تونس و غیره که خدا آنها را نگاهداری کند شرافت ما گرودا شرافت اندلس را سخت متکند و میگویند در صورتیکه صد ها سال است آنان در بلاد کفر هستند چه شرافتی برای آنها مانده ، حتی در میان آنان کسی باقی نیست که این مظلوم را بداند ، زیرا آنها باینصاری آمیخته اند همچنین پاره ای چیزها میگویند که باحترام آنان و بمحبتی که بآنها داریم باز نیگویم ، اینک برای روشن شدن مطلب مینویسم : گو اینکه من در

کودکي باین دیار آمده‌ام ولی من بواسطه پدرم از شش سالگی یا کمتر از
 آئین اسلام خبردار شدم، در این موقع بدبستانهای نصاری میرفتم تا آئین
 آنها را بخوانم، چون بخانه باز میگشتم پدر آئین اسلام را بمن میاموخت
 بنابراین هر دو آئین را با هم یاد میگرفتم، مرا از چهار سالگی بدبستان
 مسیحیها برده بودند، پدر لوحی از چوب گردو نرم و بی رنگ آماده کرده
 بود هنوز آنرا در نظر دارم، بر روی آن حرفی از الف با را مینوشت و کلمه
 بکلمه از من میپرسید و چون آنرا میاموختم، حرفی از حروف عربی را
 نوشته و میگفت حرفها اینگونه است، عاقبت تمام حروف را دو بار آموختم
 همینکه باز نخستین بیابان رسید بمن سپرد که آنرا حتی از مادر و عم و
 برادر و تمام خویشاوندان خود پنهان بنامم، تأکید فراوان نمود باحدی
 باز نگویم، مادرم محرمانه از من میپرسید پدر بتوجه آموخت، من پاسخ
 میدادم چیزی نگفته، وی میگفت ترس و بمن بگو من در راز داری اصرار
 مینمودم، همچنین عموی من میپرسید و من سخت منکر میشدم، بدبستان
 نصاری میرفتم و چون بخانه باز میگشتم پدرم مرا تعلیم میداد، چون مدتی
 گذشت پاره ای از دوستان صدیق خود را بر من گذاشت و بمن بپیچ يك
 چیزی نگفتم، در اینکار پدرم خود را بخطر انداخته بود، زیرا اگر من
 راز را فاش میکردم او را حتماً با آتش میسوختند، ولی خدا ما را کمک
 و در میان دشمن سلامت نگاهداری کرده.

از این گفته میفهمیم که این گروه را مجبور بقبول نصرانیت کرده‌اند
 و در پنهان باسلام باقی و ناچار بوده‌اند که اطفال خود را حتی از چهار
 سالگی بدبستان نصاری بفرستند، آنان اجزاه نداشته‌اند بکودک چیزی از
 اسلام بیاموزند و اگر کسی چنین میکرد و حکومت خبردار میشد او را با آتش

میسوخت . با همه این شوازیها پاره ای باولاد خود با کمال احتیاط عقیدت اسلامی و زبان عربی را آموخته اند ، با این حال بنظر نمیرسد که شماره اینگونه مردم زیاد بوده ، زیرا بسیاری از عوام خواندن و نوشتن را نمیدانستند و نمیتوانستند کودک را تعلیم بدهند ، بسیاری از نرس دراتی که رازشان بوسیله کودک آشکار شده نابود گردند از تعلیم خود داری میسر کردند . بهمین سبب اولاد آنها در ظاهر و باطن مسیحی شده نمیدانستند که پدر و مادرشان در پنهان مسلمان هستند ، و نیز شعائر اسلامی مانعی و ممنوع بود و آنهایی را که مورسک میگفتند مکلف بودند چون فرزندی بوجود آمد کشتیش را دعوت کنند تا غسل تعمید بدهد و اگر زن بگیرد از کشتیش درخواست نمایند تا عقید اکلیل را بجا آورد ، اگر کنسی بمیرد او را برای اداء نماز حاضر سازند ، همگی مجبور بودند روز یکشنبه را بکلیسا بروند . بهمین سبب نیز اولاد آنها نصرانی شده و اینک ملیونها از مردم اسپانیا هستند که اصل آنها مسلمان بوده سپس گوید

پدر بمن میآموخت که چون بکلیسا رفته صورت بتها را بینم پیش خود فرموده خدا را بخوانم که : یا ایها الناس ضربوا مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له و ان یرسلهم الذباب شیئاً لا یردوه نه ضعف الطالب و المطلوب . و قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ، تا آخر و غیر ذلک از آیات کریمه و فرموده خدا که بکفرهم و قولهم علی مریم بهتاناً عظیماً و قولهم : انا قتلنا المسیح بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لقی شک منه ما لهم به من علم الا اباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزاً حکیمأ . . همینکه پدرم یقین دانست که من امور دین

اسلام را از نزدیکان خود پنهان میدارم تا چه رسد بیگانه . اجزیه داد یا مادر وعم و یاره ای دوستان صدیق یاز گویم . آنها چخانه ما میآمدند و در باره دین گفتگو میکردند و هن گوش میدادم : همینکه رازداری مرا دانست بسیار خرسند شده بدوستان صدیق و آشنایان با وفای خود معرفی کرد و با آنها گرد آمدم *

گویم اسلام در اندلس با پنجور که توصیف نموده شبیه مجامع سری بوده که با کمال دقت پنهان میداشته اند و کسی از مسلمین توانا نموده آنرا جز بدوستی راز دار باز گوید ، آنها اگر بیکدیگر اطمینان داشتند فراهم آمده راجع بدین در پنهان سخن میگفتند

سپس گوید : « برای دیدار مسلمین اختیار از حیثان شهرستان زانو بوم ابن مالک (۱) سفر نموده بفراتله و قرطبه و اشبیلیه و طلبطله و شهرهای جزیره خضرا که خدا آنرا باسلام باز پس دهد رفتم ، پس از شناسائی هفت تن را دیدم که امور غرناطه و اوضاع اسلامی آنها را برای من شرح دادند ، آنچه گفته و میگویم از آنها شنیده ام و بسیار معتبر است ؛ زیرا جز يك واسطه میان من و میان مسلمین آنوقتی فاصله نیست . » اشهری .

بر کسیکه میداند ابن عبدالرفیع سال ۱۰۵۲ مرده پوشیده نخواهد بود که در اول سال هزار هجری یعنی سیصد و چند سال پیش دی جوان بوده . و همینکه در آن روزگار در حیثان و غرناطه و اشبیلیه و قرطبه گروهی بوده اند در پنهان پیرو آئین اسلام و در ظاهر مسیحی شگفتز آنکه اینگونه مردم در طلبطله نزدیک مادریف نیز یافت میشدند و تا آنروز که محمد بن عبدالرفیع آنها را دیده زیاده از پانصد سال میگذشته که بصرف اسپانیایها بوده است . در باره از کتب اروپائی خوانده ام که تا سال ۱۵۸۰

زبان عربی پیش اسپانیاییها زبان تربیتی و علمی بلکه زبان معاملات و داد و ستد بوده و قبایح را تا سال ۱۵۸۰ مسیحی یعنی در سالی که ابراهیم عبدالرفیع جوان بوده باین زبان مینوشتند؛ از آنوقت فرہانی صادر کرده اند کہ نوشتن و گفتن عربی ممنوع باشد. چیری شگفتہ شنیده ام کہ تا اوائل قرن نوزدهم در نواحی بلنسیہ مردمش عربی سخن میگفتہ اند. حجاب زن تا امروز در بارہ ای دہک بلنسیہ و بارہ ای دہکات جنوبی باقی است. سپس گویند: دشمن کفر را بانواع جملہ بر آنها بار کرد؛ لباس اسلامی و مجامع دینی و گرمایہا و معاملات اسلامی تدریجاً از میان برد، مردم بسختی سرپیچی میکردند، مکرر شوریدہ و پیکار کردند ولی تدبیر در برابر تقدیر تأثیری نداشت ما در جنگل آنها گرفتار ماندیم، دشمن در هر کس اثری از اسلام میدید اورا با آتش میسوخت؛ غذاہای گوناگون نمینمود، چقدر سوختند، چقدر آزار دادند، چقدر از بلو دیار دور نمودند چقدر تباہ کردند، ما ہم بانتظار فرج و رسیدن فرشتہ نصر و ظفر تالین سال (۱۰۱۳ هـ) صبر نموده ایم.

گویم: از بزرگترین برہان بر لزوم نگاہداری آداب دینی و مشخصات ملی همین است، کہ چون دشمن بخواہد مردم را از دین اسلام بیرون برد آنها را بتغییر اوضاع و احوال میسازد. آری تغییر وضع مربوط بدین و دین مربوط بوضع ظاہر نیست ولی ہر ملتی دارای مشخصاتی است کہ در روحیات آنها تأثیر دارد.

سپس گویند: عاقبت بارہ ای از دوستان و برادران دینی، از مسلمین بلگراد از توابع قسطنطنیہ رفتند، آنجا مراد پاشا وزیر سلطان

احمد (۱) ابن سلطان محمد سلطان عثمانی را دیدار نموده شکایت کردند احوال مردم اندلس و سختی حال مسلمین را در فرانسه و جاهای دیگر شرح دادند، او هم فرمانی به سلطان فرانسه (۲) نوشت که: هر مسلمانی از مردم اندلس و بستگان آل عثمان در آن نواحی هست با آنچه لازم دارد بکشتی سوار نموده پیش وی بفرستد، همینکه فرمان سلطان فرانسه رسید مسلمینی که از اندلس آمده بودند اجازه داد در سواحل فرانسه بکشتی بنشینند و بهر کجا از بلاد مسلمین بخواهند رهسپار شوند.

سپس محمد بن رفیع گوید: چون دشمن خدا فیلیپ سوم سلطان اسپانیا این داستان را شنید سخت ترسید، یزرگان و کشیشها و رهبانان و بطریقها را گرد آورد و در باره مسلمین که در کشور او بودند کنکاش نمود در باره مردم بنسبیه پرسش کرد، تمام آنها گفتند باید تمام مسلمین را بر کشتی نشاند از مملکت اخراج کرد، او هم در باره آنها و کیفیت اخراجشان دستورات لازم را داد، بعمال و کلرکنان خود راجع بموم مسلمین که در اندلس بودند تأکید بلیغ نمود، این سلطان کافر گفت: بحکم

(۱) سلطان احمد اول فرزند سلطان محمد سوم چهاردهمین سلطان عثمانی است که سال ۹۶۸ هـ (۱۵۸۹) بوجود آمده و در چهارده سالگی بتخت سلطنت نهمین چهارده سال سلطنت کرد در ۲۲ نوامبر ۱۶۱۷ سن ۲۸ سالگی چهارم را بدرود گفته است.

(۲) هنری چهارم که سال ۱۶۱۲ و هات یافته سلطان فرانسه بوده، وی مسلمین اندلس را مابن شرط بشیرفت که دین کاتولیکی را بپذیرند ولی چون فرمان سلطان عثمانی باورسید ناچار اطاعت نمود و آنها را روانه کرده معدودی هم ماندند که بعلت فرانسه آمیخته جز آنها شدند.

سیادت نیک و نیکوی سلطان نصیری باید در مملکت بخوشی و رفاهیت زندگی کنند و هر کس بلیغ ناراحتی و سختی معیشت عموم آنان بشود بایست بیرون برود . در گذشته مردمی بیگانه باین کشور آمدند مملکت ما را بهم ریخته برضد مقام نمودند . بزرگان مملکت و کشیشها و رهبانها را که بیچنگ آوردند کشتند ؛ گوشت از بدنشان بریده اعضاء آنها را پاره پاره کردند ؛ آزارهایی دادند که بیشتر از آن شنیده نشده بود ؛ اینک تجربه و آزمایش آشکار شده اندلسیپائی که از نژاد آن گروهند گو اینکه بظاهر توبه کرده اند بجان و دل باعین نصرانی بلز گشته بند و اندرز ما بآنها سودی نبخشیده است ؛ چشم خود دیده ایم که بسیاری از آنها با آتش سوختند ولی دست از اسلام برنداشتند ؛ بر عناد و گمراهی باطنی خود مانند دو اخیر از سلطان عثمانی بصد ما یاری خواسته اند ؛ بر من ثابت گشته که میان آنها و سلطان نامه های اسلامی داد و ستد شده ؛ معاملات دینی در جریان است ؛ اینمطالب را من بیین دانسته و اخیر راست و درست آن بمن رسیده است عجیبتر که حتی یکتن از آنها در اینمدف بما خیر داده از آنچه میانشان واقع گشته در سنوات گذشته اظهاری ننموده بلکه در کتمان آن کوشیده است ؛ من یقین نموده ام که آنها دارای یک رأی و یک دین و یک عقیده اند ؛ و نیز بمن و خردمندان و مردم دیندار از کشیش و رهبان و بطریق که برای ابتکار فراهم آمدند و با آنها کنکاش کردم ؛ ثابت شده که ماندن آنها در این کشور موجب فساد بزرگ خواهد بود ؛ بنابراین تصمیم دارم تمام آنها را از کشور خود بیرون کنم تافسادی که موده در عابای مسیحی مطیع اوامر و فرمانبردار آئین ما از آن عیتر سبندند از میان برخواسته شود ؛ ما ناچاریم آنها را بملا مسلمین امانت خود سان بفرستیم

تا با هم زندگی کنند » انتهى .

از این داستان آشکار میشود که آنها با جبر و مسیحی شده‌اند و سلاطین نیز بجبر آنان معترف بوده بلکه زیاده از آن اعتراف داشته که هر کس را میدیدند در پنهان با اسلام باقی مانده بآنس میسوختند ، زشت ترین کاری که در تاریخ ثبت است همین کار نامتجرب میباشد ، سلطان اظهار شگفتی میکند که آنان با سلطان بن عثمان در پنهان مانند مسلمین ناهه نوشته و باری او را خواسته اند ، با آنکه سلطان اسپانی می پنداشته پس از آنکه مجبوراً مسیحی شدند و سالیان دراز در حدود صد سال گذشت و اولاد و احفاد آنها در مدارس مسیحی آموزش و پرورش یافتند بجان و دل خالصاً مخلصاً بآئین مسیحی ایمان آورده اند و هر اثر اسلامی از دل آنها محو و نابود گشته ، چون بوی خیر رسیده که این گروه هنوز بآئین آبله خود در پنهان باقی و اسلام بجان و دل آنها آمیخته ، میان خود کارهایی میکنند و کسی یافت نشده که حکومت اسپانی را برفتن پنهانی آنان خبردار سازد همین وضعیت برهان بوده که تمام آنها مسلمان هستند و باعث و حجت و دهشت سلطان شده اخیراً تصمیم گرفته آنها را اخراج کند .

سپس ابن عبدالرفیع گوید : بقایای مسلمین تملکاً بسال ۱۰۹۹ بیرون رفتند در دواتر سلطان کافر میباشد که تمام اخراج شدگان از مردم اندلس از بزرگه و کوچک زیادتر از شصده هزار بوده اند ، سلطان فرمان داد همه زندانیها را در تمام کشور اخراج کنند ، همچنین مردمی را که میخواستند بسوزانند از زندان بدر آورده توشه داد و بیاد اسلام سالمآ روانه کرد ، ۵۱

چون در تألیف کتابی بنام « الرحله السنه سیّه فی الرحله الاندلسیه »

شروع کرده‌ام و آنجا مسافرت و گردش در ساله خود را در اسپانیا و آندریکه از عرب در آنجا دیده و آنچه را از تاریخ آنجا دانسته ام شرح میدهم اینک جزئیات اخبار مورسک را با آنجا واگذار میکنم ولی بهتر است بخشی از روزنامه «اربا ترلسایتونگ» *Arbeiterzeitung* روزنامه کارگران اطریشی را در وین مورخه ۳۴ نوامبر سال ۱۹۳۲ که بمناسبت شورشهای کارگران داستانی از مورسک بلنیه در اوایل قرن شانزدهم نوشته نقل میکنم گوید:

« سال ۱۵۱۹ در استان بلنیه از کشور اسپانیا مردم شوریدند و فتنه از کارگر آغاز گردید شورش آنها نه تنها بصد سلطنت بلکه برخلاف اشراف که املاک را تصاحب نموده بودند نیز بود. خلاصه مطلب «سلوات با طبقه عالیه را در حقوق میخواستند، عاقبت دو تن از پیشوایان آنها را جزء اعضاء هیئت حاکمه در بلنیه نمودند و چون بلنیه پیوسته در خطر دزدان دریایی میبود جمیع اهالی اسلحه داشتند، همین اسلحه باعث پیروزی آنان در این هنگامه گردید سختی حکومت در برابر آنها بیشتر باعث شعله وری آتش شد، در پایلان اهالی بر حکومت و اشراف چیره شده آنها را از بلنیه دور ساختند. مورسک در این روزگار برده و غلام بودند در اراضی و املاک اشراف کشاورزی میکردند، آنها در برابر این شورش مقاومت نمودند، چون این ملت در نژاد و آئین با شورشیها مختلفند و در برابر آنان اسلحه بکار میبردند کشتارهایی روی داد که بدن از نذکرش میلرزد و تعصب دینی بصورتی هولناک آتش فشانی نمود.

« مسلمین بلنیه را سال ۷۱۵ هجری تسخیر نموده و از جمله ولایات قرطبه (پای تخت خلافت) ساختند، در دوره علوک الطوائفی بود سال ۱۰۳۱ بلنیه مستقل شد، سپس آنجا را کشور ازاکون سال ۱۳۱۹

متصرف گشته بدست آنها باقی ماند، و پس از مدتها که مسلمین مالک بودند ناچار در اراضی بکشاورزی پرداخته اشراف مالک گشته، اعراب مسلمان چون در املاک خوب خدمت نموده و از کشاورزی کاملاً اطلاع داشتند اسپانیاییها از این حیث از آنان راضی بودند؛ آنها با آنکه مالکیت هنگفتی بمالک میدادند چون در کار میکوشیدند خسته و ناتوان نمیشدند، این وضعیت مثل اسپانیایی را ایجاد کرد که هر جا عرب نیست سود نیست اشراف که مالک املاک بودند سیاست کلیسیا را که پیوسته مجاهده میکرد مسلمان نصرانی شود نمی پسندیدند، زیرا مسیحی شدن عرب آنها را از سود سرشار محروم میساخت، سال ۱۵۱۵ باصرار و ابرام توانستند فرمائی از شرکان صادر کنند که عرب را کسی مجبور بنصرانی شدن نکند و هیچیک از آنها را از اراضی بلنسیه دور نسازند. همین کمکی را که اشراف در کار آزادی آئین بمسلمین دادند سبب شد که آنها اسلامه برگرفته در برابر کارگران بیاری اشراف برخواستند.

زد و خورد میان کارگر و اشراف منتهی بزد و خورد میان مسیحیها و مسلمین گردید در هنگامه «گاندیا» در ژوئیه ۱۵۲۱ که میان حکومت و شورشیها روی داد يك سوم سپاه از عرب بود، بهمین سبب برای انتقام از اشراف عمداً شورشیها کوشیدند قهراً و جبراً مسلمانان غسل تعمید دهد، زیرا مسلمانیکه مسیحی میشد دارای حقوق مسیحیها شده میتوانست بجای رعیتی و بردگی مالک باشد، و نیز دیگر مالیات سری که مخصوص مسلمین بود از آنها گرفته نمیشد شورشیها بحر سو رفته هر مسلمانی را میدیدند جبراً مسیحی کرده مزارع اشراف را چپاول و غارت میکردند پس از واقعه «گاندیا» که شورشیان پیشوائی «ویستی پوس»

چیره شدند بر شدت و حدت اینکار افزود، کارگران هجوم کرده مسلمین را بزور فراهم میآوردند، سپس کهنیش * آب نمید * بر آنها میپاشید، تا وقتی که در واقعه شاطبه حکومت بر آنها غالب شده بیرس پیشوای آنها کشته گشت این وضعیت برای مسلمین دوام داشت، در این بیکار کزگرها از جان گذشته چون شیر جنگینفتند. امید میرفت که در این پیروزی حکومت مسلمین آورده شوند ولی کار بعکس شد دیوان تفتیش که سال ۱۴۸۰ تشکیل یافت مسلمانهایی را که جبراً مسیحی نموده بودند بزیر نظر گرفت کار و وظیفه دیوان تفتیش این بود که هر کس نصرانیت او ثابت نشود یا تیش بسوزند و چون تمام مسلمانهایی که بزور مسیحی شده بودند از مسیحیت کم یا زیاد چیزی نمیدانستند. بدام افتادنشان کار بسیار آسانی بود. جزو و ستم باین بینوایان ججوری شروع گشت که هرگز سابقه نداشت اشراف میخواستند از رعابای کشاورز مسلمان خود دفاع کنند ولی رجال دیوان تفتیش در این کار وحشیانه آنها را بوسائل گوناگون راضی و سکت مینمودند دیگران که مسیحی شده و جان سلامت برده بودند از حقوق نصاری اصلی بهره مند میشدند ولی حکومت این حقوق را از آنان بازگرفته مالیات سری و غیره را مانند پیش از آنان دریافت و آرادای را حتی در خانه از آنها پس گرفت. این اعمال وحشیانه در بلاد مسلمین دوام داشت عاقبت پاره‌ای از اسفندها را دل بر آنان سوخته بیاب مراجعه کردند که: آیا بتهدید سوزاندن با تیش روا است کسی را مسیحی سازند. پاپ یونیفاس هشتم پاسخ داد: * تهدید بمرگ * اگر اهری نیست که جواز نصرانی نمودن را باطل سازد (۱) اگر اهر نخواهد بود جز وقتی که دست و پای مسلمانرا بسته برای غسل نمید

(۱) و چنان و آزادی خواهی و راستگویی این پاپ را بنگرند.

بزور ببرند او هم فریاد بزنند و از اینکار اظهار نارضایتی نماید * پاپ خوب میدانست مسلمانی که باین صورت بعت مسیحی شدن بنامد هنوز آوازش پیدایان نرسیده که در خون خواهد خفت .

در این سالها که این کارهای زشت روی میداد بیست و پنج هزار تن مسلمان از بلنسیه با فریاد فرار کردند . از فرارشان کار کشاورزی مختل شده اشراف بشارلکان امپراطور سخت شکایت کردند ، وی فرمان داد ابعمنی نموده چلده ای بیاندیشند ، پس از مذاکرات و گفتگوی فراوان انجمن قراری بسیار شگفت داد که نباید بزور مسلمانرا غسل تعمید بدهند و اگر کسی چنین کرد کیفر خواهند دید ولی گفتند اثر غسل تعمید نابود نمیشود ، چنین مسلمانی قهر آدر جرگه نصاری خواهد ماند (۱) زیرا خدا باینوسیله از شر خیر را بوجود آورده ، اجمالا کار مسلمین با آنکه ساده ترین قواعد مسیحیت را نمیدانستند بنظر و اختیار دیوان تفتیش قرار گرفت .

دیوان تفتیش بجهت جو و هوشکافی برداشته در کلی و جزئی رفتار مسلمین دقت میکرد ، تمام آداب دینی آنها را منع نمود بلکه عادات و آداب زندگی آنها را که مربوط بدین نبود ممنوع ساخت ، متخلف را کیفر میداد اگر معلوم میشد کسی گوشت خوک یا مردار یا شراب نمیکشورد یا مرده خود را در کفنی پاکیزه بخاک میسپرد ، چون اسلاماً در نظر آنان پاکیزگی و نظافت گناه ویزه بود او را سخت کیفر مینمودند . سال ۱۵۹۲ در طلیطله کسی یالت شد که * موربسکو بارتولوم شالجه * نام داشت ، میگفتند این مرد مواظب نظافت و طهارت خود میباشد ، او را سخت شکنجه

(۱) در این تنوی و رای و سبب تراشی دقت کنید ، عباس خدارا تاریخ اسلام اراینگونه کرد او را گنناوزشت پاک است .

کرده بندری آزار دادند که اعتراف نمود تطهیر وی بیروی عتیده دینی بوده ، سپس او را حبس ابد محکوم وزندانی ساختند ، دارایی او را ضبط کردند ، پیش پیرزالی * ایزابلازاسیم * (۱) قرآنی یافتند ، گفت بخواندن توانا نیست ، ولی این گفتار سودی نبخشیده او را آزارها دادند و چون سنین عرش بنود میرسید ، در نوهین بوی قلعت شد که او را بر خری نشانده پارچه ای بر او افکنده نام و گناه او را نوشتند در کوچه و بازار گردانده سپس او را در زندان انداختند تا قواعد مسیحیت را آموخت . بسیاری از زنها را که گوشت مردار نخورده آنرا بسک داده بودند آزار نموده از یار و دیار دور ساختند ، حنا بستن از جمله گناهان بشمار میرفت بدترین بلاها برای مورسک این بود که آنها را مجبور نمودند مرده خود را در کلیسا بختک بپارند ؛ اینکار بر مورسک بسیار ناگوار بود ، جریمه های زیاد از آنان میگرفتند ؛ املاک آنان را منصرف میشدند ؛ اگر نهمت تکرار میشد آنانرا در آتش میسوزختند ؛ اگر کسی از مرگها میشد ، میبایست سوگند مؤکد یاد کند که کسی را از آنچه بروی گذشته خبر دار نسازد رفتار دیوانان بلژیکی با مسلمین چنین بود ؛ اشخاصی بودند که چندین ماه و پلامای چندین سال گم میشدند هیچکس از حال آنها خبردار نمیشد ، بسیار میشد که مرد را برای سوزاندن یا تشنگاه حیاءوردند و او زن یا فرزند خود را پس از سالها که از آنان خبر نداشت آنجا میدید . دختری نوزده ساله در بازه پدر و مادر و خانواده خود پیش دیوان تقشیش سخن چینی کرد ؛ پدر افراری نمود با این حال او را در آتش سوزختند ، مادر افرار کرد بحسب ابد محکوم گشت ، اجمالا بیست (۱) شاید معروف قاسم یا جاسم بوده .

در پنج تن قربانی این سخن چینی شدند، چهارتن از آنها را با تش انداختند و باقی را زندانی نمودند، دارائی آنها را نیز ضبط کردند.

« این کارهای زشت وحشیانه با وارگی و فرار تمام مورسک از اسپانیا پایان رسید، شورش کارگر در بلنسیه باعث شد که آنها را دسته جمعی نصرانی کنند دیوان نفیثش نیز در تکمیل زشت کاری خود کولاهی نکرد. اقی

پیش این گروه معروف بود که «مقدمات زشت را نتیجه خوبیزیا میکند» این عقیده اختصاص برهبرانان جزویت نداشت. بیان مطلب چنین است: دخول در کیش کاتولیکی خیر محض و باعث رهایی از دوزخ میباشد. بنا بر این اگر برای وارد ساختن غیر کاتولیکی باین منصب و سالی زشت اتخاذ شود زشت نخواهد بود زیرا نتیجه آن نیکو است. . . باینچور بخود اجازه دادند که در اسپانیا به مسلمان و یهود و در جنوب فرانسه و سایر جاها باهل بدعت که آنها را هرطقه (۱) میگفتند این کارها را نمایند. تمام این اعمال فرمان یابها در رؤسای کلیسا روی داد، کمتر کسی اعتراض نموده و سخنی برخلاف گفت. بهمین سبب در سال گذشته هنگامیکه میان حزب فاشیست ایتالیا و واتیکان در اثر گفته موسولینی پیشوای فاشیست درمیس دولت ایتالیا گفتگو در گرفت که: فاشیست بایست مخالفین خود را مجبور کند، و جریده واتیکان گفت: اجبار با مبادی مسیحیت مخالف است، موسولینی ناچار باضای یکی از یاران خود اعلامیه ای بصد جریده نامرده منتشر ساخت، در آنجا مبادی کلیسیا را در باره دشمنان کلیسیا شرح داد. پاپها را که بقتل عام و سوزاندن با تش فرمان داده و انواع

(۱) الهرطقه - البدعه می اندین والشیعه یونانیها هر سس (قطر البجط)

عذابها را برای عظمت پروردگار رواداسته اند نامبرد ، از آنجمله پولیوس و اینوشیوس ، و گریگوریوس ، و اسکندر بوجیا و دیگران بودند

کسیکه تاریخ اینگروه بویژه تاریخ اسکندر بوجیا و اولادش را مطالعه کند ، از آنچه بفرمان وی در شهر « رم » روی داده بنگرد ، از آنچه بدستور او و برادرانش بر سر مسلمین اندلس باریده شگفتی نخواهد کرد . در راستی و درستی این اخبار تردیدی نیست ، زیرا همه کس نقل نموده و تمام مورخین حتی کاتولیکها خود حکایت نموده اند

بموضوع مسلمین اندلس بازگردیم ، آخرین اخراج آنها از اسپانیا سال ۱۰۹۹ یا ۱۰۱۷ بوده . شماره آنان بشصصد هزار تن رسید ، ولی شکی نیست که آنها تمام مسلمین آنجا نبوده اند . بازهم بسیاری مسلمان در شهرها و دهات و قصبه ها ماندند که عاقبت با اسپانیاییها آمیخته عملانصراری شدند . همچنین در میان مسلمانهاییکه با فریقا اخراج شده اند هزارها بوده اند که خونشان با خون اسپانیاییها ممزوج و مخلوط بوده . در حقیقت مورسک (بگفته اسپانیاییها) یا بومی (بگفته عرب) بخشی عمده در اندلس مانده اند و جبراً مسیحی شده اند ولی هنوز اصل خود را بیاد دارند ، من خود بسیاری از مردم اسپانیا را دیده ام که آشکارا میگویند از نژاد عرب هستیم . پس از تبدیل حکومت اسپانیا بجمهوری در این سنوات در اثر تنگری که از کشیشها و راهبها داشتند بسیاری از کتیسها و دیر اسقفها را سوختند اگر حکومت جلوگیری نمیکرد چیزی باقی نمیگذاردند ، گروهی از پیشوایان اشبیلیه بمن میگفتند عظمت اندلس در زمان عرب و اسلام بوده و چون از آنجا رفته اند اسپانیا از پای در آمده بهمین سبب اینک آموزش و پرورش اسلام را میجویند ، آنها در این اندیشه اند که مسجد اعظم قرطبه

را باسلام باز پس دهند و جامعی در اشبیلیه بسازند. یکی از نمایندگان
مادرید پیشنهاد کرد که مسجد قرطبه را باسلام مسترد نموده و آنرا مسجد
اسپانیایی قرار دهند، سال ۱۹۳۱ نیز هیئتی از مغرب بمادرید رفته
درخواستهایی نمود و از آنجمله همین مطلب بود

اینک این بخش را که راجع است باندلسیهایی که بافریقا آواره
شدند و بیچارگان میه روزگار بکه در آنجا مانده و پایمال گشتند خاتمه
میدهیم. (اینجا امیر انبیا نامهای از مولای اسماعیلین سلطان بزرگ مغرب
که بسطان اسپانیا نوشته و خنده و شند اسلاف او را بمسلمین شرح داده
مینویسد همچنین روابط سیاسی او را با بزرگان سلاطین اروپا شرح
داده نامه ای را که بلوئی چهاردهم سلطان فرانس و جیمز سلطان انگلیس
و دون کرلوس سلطان اسپانیا نوشته است نقل می نماید و اینها در امر کمی
وقت و تنگی مجال از ترجمه آنها چشم پوشیدیم)

لوی چهاردهم میان سلاطین اروپا نخستین کسی نیست که پیمان
بویزه پیمان با مسلمین را شکسته باشد، بیشتر آنان پیمان خود وفا نمیکردند
فرموده خدا درباره آنها درست بود که (و ما وجدنا لاکثرهم من عهد)
این رفتار نازکی نداشته از آغاز اسلام تا امروز چنین بوده
مسلمان پیوسته عهد خود وفا میکرد و آنها همیشه در اثر کینه و دشمنی
فریب داده و خنده مینمودند، سر مشق آنها دستور مشهور جزویتی بود
که « نتیجه مقدمات زشت را خوب میکند » ولی این دستور در آیین اسلامی
نیست، شر بهر حال شر است جز در هنگام قصاص و کیفر قانونی، اسلام
وفای عهد را حتی با کافر لازم مینماید خدا فرموده « لیس الی ان تولوا
وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن الی من آمن بالله والیوم الاخر

والملايكة والكتب والنبيين وآتى المال على حبه ذوى القربى واليتامى والمساكين
وابن السبيل والسائلين وفى الرقاب و أقام الصلوة و آتى الزكوة و الموفون
بعهدهم اذا عاهدوا (۱) تا آخر و نیز فرموده * اوفوا بالعهد ان العهد كان
مستولا (۲) * و نیز فرموده الا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقضوكم
شيئا ولم يظاهروا عليكم احدا فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله
يحب المتقين (۳) * و نیز فرموده : وان احد من المشركين استجارك فاجره
حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمته (۴) * و نیز فرموده : و اوفوا بعهد الله
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعدتوكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا (۵)

(۱) نیکى و نیکوئی آن نیست که روى بسوى مشرق و مغرب کنید بلکه
خوبى است که بعد از روز قیامت و مرشدگان و کتاب خدا و پیسبران ایمان
آورده و دارائی خود را در راه دوستى خدا بچویشاوندان و بدر یا ملار
مرده و بینوا و از خناسان دور اتاده و خواهندگان ندهند و در راه آزاد شدن
برده صرف ساینده نماز را برپا داشته و زکوة را بپردازند بر پیمان خود
چون پیمانی بستند و هاکنند .

(۲) پیمان خود وفا کنید که پیمان باز پرس خواهد شد .

(۳) جز آناسکه از کفار پیمان بسته اید و پیمان شکنى با شما نکرده اید
و بزبان شما بدشمن کبک نداده اند که بايست پیمان خود را تا آخر مدت با
آنها پیمان برسانید خدا مردم پر هیز کار را دوست میدارد .

(۴) اگر کسی از مشرکین بشو پناه آورد او را در پناه خود گیر تا فرموده خدا
را بشنود سپس او را پیمانگاه خود برسان .

(۵) پیمان خدا چون پیمان بستید وفا کنید و موگنند های خود را بشکنید که
آنها تا کنید نموده و خدا را کفیل خود ساخته اید . «

و سایر آیات و اخباریکه از شماره بیرون است، سلاطین و بزرگمف اسلامی جز باتفاق و ندرت باین دستور رفتار کرده اند، تاریخ اسلام نسبت بتواریخ سایر ممال از این حیث روشن و درخشان است، کار وفاداری مسلمانان پیمان خود بجائی رسید که حتی نسبت بآنکه پیمان شکنی کرده بود وفا نمودند. بلاذری در فتوح البلدان روایت کرده که: روم پسالی بست مالی بردارد و گروهی را بگرو داد، آنها را در بعلبک باز داشتند، سپس روم از پیمان خود سرپیچی نمود، مسلمین روم را داشتند که گرو بها را بکشند آنها را رها نموده گفتند: وفا در برابر پیمان شکنی بهتر از پیمان شکنی در برابر پیمان شکنی است *.



طر ابلس غرب و ایتالیا

نگارش امیر شکیب

(۱) سه نامه از لرد کچتر و سر مکماهون و جنرال مکسویل برای

سید احمد شریف سنوسی .

(۲) سابقه تاریخی استیلاي فرنگ بر طرابلس غرب .

(۳) عرب طرابلس غرب نگارش عبدالستار بگک

در سنوات اخیر حوادث بشماری در طرابلس غرب روی داده که شرح تمام آنها دشوار است ، و چون این وقایع سخت ترین ملامتی است که در این دور بمسلمین رسیده از اشاره بآنها اجازیم .

از روزیکه در ایتالیا حزب فاشیست پیشوا می موسولینی استیلا یافت ، اسلام در طرابلس و برقه روی بانقراض نهاد

میدانیم مباحثی فاشیستی چنین است که : باید بهر وسیله شده بدون کمترین رعایتی از آنچه بنام « حقوق ملل » یا « حقوق انسانیت » و امثال آن معروف است و دنیا بمراعات آن متفق است بمفصود رسید بلکه آنها فاش گفته تصریح میکنند هیچ پرده پوشی هم نمیشمانند که آزاد بر قبول ندارند ، حقوق عمومی را محترم نمیشمارند ، برای ترقی ایتالیا و افزایش قدرت و وسعت دائره وی بر روی زمین و برای بسای برجا شدن فاشیستی

هر چیز را روا و جائز می‌شمارند ، خواه عطاق باشد ، با حقوق انسانیّت و حقوق دول خواه مخالف پیشوای آنها مکرر سخنرانی کرده و یاد داشته‌ای فراوان دارد که این مفاسد بدون اشکال از آنها دانسته میشود ، بهمین سبب در ایتالیا از آزادی زبان و قلم اثری نمانده ، هر چه مراحم آنها باشد ممنوع است . هنگامیکه پاپ خواست مجامع کاتولیکی تشکیل دهد ، فاشیست در برابر برپایی خواسته از این تشکیلات جلوگیری نمود ، مجامع آنها را بریست ، از اجتماع آنان جلوگیری کرد ، نه از جهت دشمنی بکاتولیک ، زیرا آنها یاز ویلور جدی کاتولیک میباشند ؛ بلکه از بیم آنکه در ایتالیا حزبی جز حزب خودشان بوجود آید ، پاپ بر این خود پسندی اعتراض و برانکار ابراد نمود ، اختلافش با آنها شدید گشت ، و این سرور نشده گفتارش بر ملا در رفت . این گروه نسبت بوی سخنی اهانت نموده عکسهای او را در خیابان و کوچه رم پیمال کردند .

بنابر این حزب کاتولیک که بی‌پای توهمین میکند و حزب ایتالیا که اجازه نمیدهد در آنجا جز او حزبی باشد و قانونی جز آنچه بامنادی او مطابق است نمیپذیرد ، بی‌تردید اگر در طرابلس غرب کامیاب شود ، مبادی او سختتر و زشتتر و بدتر خواهد بود . زیرا ملت‌های آزادیخواه اروپا که دادگری و مساوات را در کشور خود نمیتوانند رعایت میکنند ، اگر با مسلمانان برابر شدند ، همه آداب مساوات و عدل را فراموش نموده بهره اروپا بگیری و مسلمانان را بی‌مانه دیگری میدهند ، رفتار فرانسه در الجزائر و تونس و مغرب و رفتار هلند در جلوه و سوماترا گواه دعوی است انگلیس نیز در هند از دستور کلی استننا نمیشود . بنا بر این وقتی داد و آزادی و مساوات پیش مردمی که قدر و قیمتی دارد چنین باشد ، گروهی

که اساساً این منادی را قبول ندارند حتی در برهه هم مبنیان خود معتبر نمی‌شمارند، جمعیتی که خود می‌گویند، جز رسیدن مقصود هیچ مقصدی ندارند. با مسلمانان چه خواهند کرد اجمالاً ستم‌هایی که ایتالیا در طرابلس و برقه مرتکب شده در این دور بی نظیر است. بلکه در سایر دورها حتی در قرون وسطی نظیرش که یف می‌باشد استاد عبدالرحمن عزام در یکی از مقالات زیبای خود خوب گفته که (مردم اخبار اندلس را می‌جویند تا بدانند اسپانیا با مسلمین در آنجا چه جور رفتار کرده است؛ برای آنها اندلس و اموریکه در قرون وسطی روی داده چه سودی دارد، اینک طرابلس غرب در برابر و پیش چشم آنها است، ستم‌هایی را که کمتر از وقایع اندلس نیست در آنجا بچشم خود بنگرند).

ایتالیا مقرر کرده که طرابلس و برقه کشوری لائینی بشود می‌خواهد دو تاسه میلیون ایتالیایی را در آنجا جای دهد، همین‌دارد ایتالیا گنجایش مردم کنونی خود را ندارد ولی در جمعیت ایتالیا می‌تواند نیم میلیون ایتالیایی را در طرابلس و برقه جای دهد؛ زیرا هزینه اینکار زیاد است، اراضی خوب در این بلاد بسیار کمیاب است، ارزش ندارد کسی با آنجا کوچ کند؛ آنجا جز برای مردمی قلعت پشه ندرد نمی‌خورد، حقیقت اینست ایتالیا حویلی نام شده می‌خواهد اینکار سهرت و افتخار تحصیل‌کنندگان را هم کشوری آسختن نموده و مستعمره ای دارند؛ اگر مجرد استفاده از زمین و بهره برداری بود، در ایتالیا اراضی بایر خوب فراوان داشتند که از اراضی طرابلس بهر زیباترین نزدیک است؛ جزیره «سردانیه» از بهترین اراضی حاصلخیز گیتی است، وسعت زیاد دارد؛ با این حال شماره باشندگان آنجا کم و فرمای خالی از مردم است.